

شیرین کام

عصمت جغتایی

بهورز خانه بهداشت قادرآباد
دانشکده علوم پزشکی تربیت جام

چهارمین روز سرد اسفند ماه بود. رشته‌های طلایی و پرنرژی خورشید، از درز در و پنجره داخل خزیده بودند و با عبور از بین ذرات رقصان غبار، حالا روی میز کارم در دفتر بهداشت «قادرآباد» جاخوش کرده بودند. چهارچوب فلزی در، تازه با خورشید انس گرفته و گرم شده بود که اندام نحیف یک زن در آن ظاهر شد. جلو رفتم، به گرمی خوشامد گفتم و او را نزدیک خود نشاندم. رنگ رخساره حکایت از ضعف درونی‌اش داشت و چشمان کم فروغش بار سنگینی به دوش می کشید. با او هم کلام شدم و حین گرفتن شرح حال، کمی از بار غصه‌هایش را به دوش کشیدم. چشمه دلش که جوشید متوجه شدم که شوهرش چند صباحی است در تارهای چسبیده اعتیاد گرفتار شده است. حالا این زن مانده بود و خدا و یک کلبه سرد و جنینی در شکم که از سرناچاری می‌خواست به زندگی‌اش پایان دهد. اما مردد میان امید و ناامیدی راهی خانه بهداشت شده بود دنبال کسی می‌گشت که با او حرف بزند و همدردی کند. به خودم نهیب زدم که: «خدا با لباس این زن وارد شده... روزی و برکت امروز کارت رسید جغتایی... دست بجنیان ببینم چه می‌کنی...». برایش یک فنجان آب قند و چند بیسکویت آماده و تعارفش کردم. کمی که جان گرفت، به سمتش رفتم و دستش را در دستم گذاشتم و گفتم:

«عزیزم غصه نخور...! هنوز خدایی هست اون بالا...

من تاجایی که بتونم کمکت می‌کنم»
با کمی صحبت قانعش کردم که برای مشاوره و اقدام‌های درمانی به مرکز خدمات جامع سلامت مراجعه کند. بعد از پایان حرف‌هایم با اینکه مشخص بود قانع شده اما یکبار امتناع کرد! متوجه شدم امتناعش به خاطر بی‌پولی و نداری است. با احتیاط و خنده گفتم: «من مقداری پول همراهم هست... اینارو بگیر ولی قول بده هر وقت داشتی قرض منو برگردونی» خنده کم رمقش نشان می‌داد موافقت کرده است. پول را که گرفت هر دومان خوشحال و امیدوار بودیم.
وقتی رفت با آموزشگاه بهورزی تماس گرفتم و ماجرا را توضیح دادم. موافقت‌ها برای تداوم کمک‌های مالی و حمایت از او جلب شد و روزهای بعد هم خبر رسید به مرکز خدمات جامع سلامت رفته و فعلاً تحت حمایت و مراقبت است. مدتی بعد روزگار روی خوش بیشتری را هم به او نشان داد، نوزادش را سالم به دنیا آورد و خودش هم به زندگی مشترک برگشت.
من هر بار که مادر و کودک را در روستا می‌بینم، از خدا تشکر می‌کنم که لیاقت این کمک و حس شیرین را نصیبم کرد تا شیرینی بهورزی همیشه در کامم بماند.